

الرائد

فرهنگ الفبایی عربی - فارسی

جلد اول

آ-س

تألیف

جبران مسعود

ترجمة

دکتر رضا انزابی نژاد

پیشگفتار

آدمی از دیرگهان، اندوخته‌های گرانبهای خود را در صندوقچه‌ها و گنجینه‌ها می‌نهفته، و قفلی و طلسمی بر آن می‌نهاد؛ آن قفل و طلسم، همواره کلید و بندگشایی می‌داشته استوار، و پیداست که صندوق و گنجینه تنها به روی کسی گشوده می‌شد که آن کلید و بندگشا را به دست داشت.

دانش و معرفت، گرانبهای گنجینه‌ها و اندوخته‌های آدمی است؛ کلید این گنجها و بندگشای بستگیهای دانش و آگاهیهای وی کتابهای مرجع هستند، پنس می‌شاید که این مرجعها هم استوار باشند و هم جوینده را آسان به خواسته خود برسانند. گونه‌دیرینه سال این مراجع، همانا کتابهای لغت است.

در زبان عربی فرهنگ نویسی پیشینه کهن دارد و- اگر نگوییم از ناپختگی، ناگزیر- از دشواری به آسانی و استواری پیش آمده، تا در روزگار ما- که روزگار شتاب نام گرفته- عنایت به تدوین فرهنگهایی که خواننده را- هرچه آسان، و هرچه سریع- به خواسته‌اش برسانند بیشتر شده. اینک محققان و فرهنگ نویسان عربی، نیک دریافته‌اند که «کتاب العین» خلیل، و «جمهره» ابن دُرید را همان بهتر که در قفسه‌های پسین کتابخانه‌های عمومی بچینند، و «قاموس» فیروزآبادی را- در عین حرمت داشت- همان شایسته‌تر، که گهگاه در دستان پژوهشگری باریک اندیش بنوازد.

امروز همان گونه که مؤلف «الرائد»- جبران مسعود- می‌پرسد، بیشترین عرب زبانان و فارسی زبانان عرب دان، از خود می‌پرسند که برای یافتن معانی حقیقی و مجازی «مُنحاز» در فرهنگها چرا به جای حرف «م» به «ح» مراجعه کنند و «انحياز» را به جای «أ» در

«ح» بجویند. ضرورت جدی موضوع وقتی دانسته خواهد شد که از خود بپرسیم چند درصد عرب زبانان و ایرانیان عربی دان می دانند ریشه «الإرة = آشدان» «وَأر» و حروف اصلی «المَتَوَاتِر = زیان آور»، «توی» است؟ براستی کم اند دانشجویان رشته ادبی و عربی که بدانند کلمه «مُزْمَل» اسم فاعل «زمل» است که به باب «تفعل» رفته و بنا به قاعده ابدال، «ت» باب تفعل به «ز» بدل شده و «ز» در «ز» ادغام گردیده و برای احتراز از التقاء دو ساکن، همزه وصلی افزوده شده و به صورت: إِزْمَلْ، يَزْمَلْ درآمده و از آن، صفت فاعلی «المُزْمَل» ساخته شده، و آیا می توان کسی را به تاوان اینکه از این دگرذیسی شاذ عربی آگاهی ندارد از دانستن معنی آیه «یا ایها المَزْمَل» محروم کرد؟! به کنار از اینها بی نتیجه خواهد بود اگر کسی در قاموسهای سنتی عرب به دنبال «ناطحة السحاب = آسمانخراش»، «إضراب العام = اعتصاب عمومی»، «إزهابی = تروریست»، «سؤاله = ویرگول»، «تفائة = هواپیمای جت»، «نقابة العمال = اتحادیه کارگران»، «تلاجة = یخچال»، «قنبلة التوتوية = بمب هسته ای»، «مُخْرِج = کارگردان سینما»، ... بگردد.

بدین حجت، امروزه ضمن بزرگداشت قاموسهای اشتقاقی، میل و نیاز به تدوین فرهنگهای الفبایی که کلمات نوساخته و مستحدث و اصطلاحات تازه را نیز آورده باشد فزونی یافته، و در یک دهه اخیر چندین کتاب لغت بدین شیوه تدوین و تألیف شده است؛ فرهنگ «الرائد» با نزدیک به ۵۷۵۰۰ مدخل یکی از آنهاست.

شیوه این فرهنگ

۱ - در این فرهنگ، کلمات بنا بر حرف نخستین ضبط و تنظیم شده است مثلاً «أُرْسِل» در باب همزه آمده و «تُرْسَل» در «تاء» و «الرسالة» در «راء»، البته جایی که نیاز بوده، وابستگی و پیوند کلمه و ریشه آن منظور و ذکر شده است، بدین ترتیب که مقابل افعالی که حرف اولشان با حرف اول ریشه یکی نیست، و نیز مقابل فعلهای معتل، و پاره ای از اسمها، سه حرف اصلی آنها ذکر شده، بدین سان که پس از «استرسل» (رسل) و پس از «قال» (قول، قی ل) و پس از «المُلتاق» (لی ق) آمده است

۲ - شرح کلمات با توجه به اهمیت معانی و بنا بر اصل «مهمتر پس مهم» شماره گذاری شده.

۳ - داده ها و شروح بسیاری از قاموسهای کهن همچنان حفظ شده؛ مؤلف در این باره می گوید: نیازی ندیدم که شرح استوار و رسا و پذیرفته شده فرهنگهای کهن را - که تا روزگار ما مقبولیت و ارزش خود را نگاه داشته - رها کنم بلکه بهتر دیدم آنها را عیناً حفظ کنم... اما

از ضبط معانی و شرحهای دشوار که به جوینده چیزی نمی دهند پرهیز کردم. مؤلف - و تا حد توان، مترجم نیز - کوشیده‌اند معانی، روشن و کوتاه بیان شود، جایی که اطاله نایجا بوده، راه ایجاز برگزیده شده، و جایی که ایجاز، مخل بوده از تطویل و تفصیل پرهیز نشده. در توضیح کلمات، تنها هنگامی به ذکر مثال مبادرت شده که شرح تنها رسا نبوده، و در این حال کوشش رفته که شرحها، مانند پاره‌ای از قاموسها نباشد که گاه شرح دشوارتر از خود کلمه است تا آنجا که مراجعه کننده برای فهم شرح به جستجوی کلید دیگر رود تا شرح شرح را دریابد. مثلاً در یک فرهنگ کلمه «القَصْرَة» چنین معنی شده: «القَصْرَة: زمکی الطائر» و چون «زمکی» کلمه آشنایی نیست جوینده ناگزیر به «زمکی» مراجعه می‌کند و چنین می‌خواند: «زمکی الطائر: هی منبت الذنب أو أصله» مراجعه کننده و جوینده حق دارد از خود پرسد، چرا مؤلف در همان «التصرة» نوشته: منبت الذنب أو أصله [= بیخ دم پرند یا رستگاه آن]؟

۴ - در جایی که بجهت پیوند لفظی کلمه و شرح آن نیاز به آوردن کلمه دشواری بوده. آن کلمه در میان گیومه « » آمده و بلافاصله شرح داده شده، مثلاً در «انْتطَق» چنین آمده: «انتطق انتطاقاً: شد و سقه به «المنطقة» وهی حزام او نحوه یشد به الوسط»: میان خود را با «منطقه» یعنی کمربند بست. اما جایی که کلمه دشوار، دارای چندین معنی بوده، آن کلمه بدون توضیح آمده، و تنها در برابر آن به قید (= راجع: رجوع کنید) بسنده شده، مثلاً در «انْحَف» چنین آمده: «انْحَف انْحافاً: کثُر صوتٌ نخیفه. (ر. النخيف).

۵ - کوشش رفته تا از نارساییهای شروع پاره‌ای از معاجم پرهیز شود. گونه‌ای از این نارساییها، شرح کلمه است با ضد آن، مثلاً در شرح «السواد» می‌نویسند: «خلاف البياض» و در شرح «البياض» می‌نویسند «خلاف السواد» یا مثلاً در شرح کلمه «الصوت» می‌نویسند «معروف»، یا در شرح «الصندوق» می‌نویسند «الوعاء المعروف» و در شرح «الرخام» می‌نویسند: «الحجر المعروف». آیا راستی را، این توضیحات به جوینده چه آگاهی می‌دهد؟ راستی معروف چیست و غیر معروف کدام است؟ اگر بپذیریم که «معرفت» امری نسبی است و بسا موضوع شناخته و معروف از نظر کسانی ناشناخته است، پس شایسته است در شیوه فرهنگ نویسی، همه الفاظ - آسان و دشوار، متداول و غیر متداول - یکسان، مورد عنایت قرار گیرد و ضبط و شرح شود.

۶ - در فرهنگ حاضر، معانی تازه که نتیجه دگرگونیها و پیشرفتها و نیز ابتکار و ابداع نویسندگان است به معانی کهن افزوده شده، مثلاً به روی معنی «آز»، کاربرد «آز محرک الطائره»: [موتور هواپیما غرید] افزوده شده.

۷ - صدها کلمه از اصطلاح و کاربردهای فلسفی، روانشناسی، اقتصادی، حقوقی و ورزشی و جز آن در این کتاب آمده است. این کلمات به صورت مصدرا مشتقات دیگری هستند که بجهت ضرورت، معانی اسمی مستقلی پیدا کرده‌اند؛ مثلاً کلمه «مؤامره» امروزه به معنی «توطئه و طرح نقشه برای کشتن کسی یا برانداختن حکومتی» بکار می‌رود؛ این گونه کاربردها از اصل افعال جدا و جداگانه ضبط و شرح شده است.

مؤلف، فروتنانه، اذعان می‌کند که در کار خود از شرح لغوی و علمی و فنی بویژه از «لسان العرب» ابن منظور، «قطرالمحیط» پطرس لبنانی، «البیستان»، «المعجم الوسیط» «النفس التربوی» فرید نجر... و «عقدالجمان فی علم البیان» ناصیف الیازجی، و رساله «فی حدود الاشیاء و رسومها» کندی، و «موسوعة لاروس» (Larousse Encyclopédique) و دهها کتاب ادبی و لغوی و علمی بهره‌مند شده است.

«جبران مسعود» بر سر این کار سیزده سال عمر گذاشته و شادابی و جوانی باخته؛ قضا را، من نیز آن روز که روند تاریخی و اجتماعی، و بازار علمی ایران فرهنگ «عربی-فارسی» مناسبی را می‌طلبید خارخار ترجمه «الرائد» به خیال خطور کرد و استخاره خوب آمد و استشاره‌ها آن خیال و این استخاره را نیرو بخشید. هنگامی که اولین کلمه را روی کاغذ نشاندم ساعت ۸/۲۰ بامداد دوم اردیبهشت ۱۳۶۱ بود، من در آن روز راهی سه تا چهار ساله‌ای پیش‌بینی می‌کردم اما هنگامی که نقطه نون «پایان» را گذاشتم ساعت ۱۱/۳۰ دوشنبه شب بنود و تقویم دیواری چهارده مرداد ۱۳۷۰ را نشان می‌داد، براستی «که عشق آسان نمود اول ولی ...»

اینک نمی‌گویم به ده سال عمر گذشته دریغ می‌خورم، جای دریغ نیست، چه هر کسی دلش را درون باغچه پنهان کند، تا عشق آن را ندزدد، کرمهای باغچه خواهند دزدید. آدمی چه بخواند و چه نخواند هر بامداد خورشید از خاوران سر بر خواهد کشید و پهنه آسمان را در خواهد نوردید و شامگاهان در باختران فرو خواهد خفت تا بامداد دیگر، باز نورباران خود را از سر گیرد و به پهنه گیتی گرمی و روشنی و زندگی ببخشد. اگر مهار زندگی به دست خود ما بود و می‌توانستیم هر روز و روزهایی که نمی‌خواستیم یا نمی‌توانستیم از عمر بهره بگیریم و هنر و شادی و آزادی بیافرینیم ارباب عمر را می‌ایستادندیم، اما، دریغ که چنین نیست، ارباب زندگی را ایستادنی نیست، چون چنین است، بر عمر گذشته دریغ روا نیست. اینک پس از ده سال که به پشت سرمی‌نگرم از گرانجانی و سخت کوشی خود در شگفت می‌آیم، نه که بگویم «این منم طاووس علیین شده!» بلکه از اینکه اینهمه «خار خوردم و بار بردم!» چرا چنین می‌گویم؟ از اینکه پاره‌ای کارها دلدیر است، زیباست، حتی

رنج بردن در آن نیز زیباست و بعضی مانند چنین کاری، براستی خالی، از هر گونه لذت و زیبایی است.

به هر روی اینک در پایان راه - اگر نه خرسند - اما خدای را شکرگزار هستم. در این مدت از یاری و همدلی عزیزان بسیاری دلگرم و بهره‌مند بوده‌ام که شایسته است همین‌جا از آنان نامی ببرم و دست کم به کلامی سپاسگزار محبت و صمیمیت، و فضل و فضیلت‌شان گردم.

نخستین مشوق من در این کار استاد زنده یاد - حسن قاضی طباطبایی - استاد دانشکده ادبیات تبریز بودند که تا زنده بودند، هرگز از کناره دریای دانششان تشنه کام بازنگشتم. خاک آن مرد بزرگ به باران رحمت حق عنبرآگین باد.

از دوست عزیزم - رحیم رئیس‌نیا - محقق و مترجم ارجمند سپاسگزارم که هر گه که در میانه راه خسته می‌شدم با دم‌گرم خود از ایستادن و ماندن پرهیزم می‌دادند. دکتر محمد حسین روحانی دوست دانشمندم در بسیار جا یاری و راهنمایی ام کرده و مشکلاتم را از راه دور و به نامه پاسخ گفته‌اند.

دوست گرامی دکتر محمد فاضلی استاد گرانقدر دانشکده ادبیات مشهد با داشتن کارهای دلپذیر و ذوق برانگیز، ویرایش این کتاب را پذیرفتند و مرا متت دار فضل و فضیلت خویش ساختند.

آقای علیرضا مظفری در دوسه سال نخست کار ترجمه - که دانشجوی دوره فوق لیسانس دانشگاه تبریز بودند - با بازنویسی دست نوشته‌ها و پیشنهادهای منطقی خود مرا و امدار لطف و دوستی خود داشتند.

سپاسمند سه دانشجوی کوشا و صمیمی رشته ادبیات فارسی مشهد: ناصرالدین دهقان، سید محمد صادق معتمد شریعتی، و تیمور غلامی هستم که در مراحل اخیر و تطبیق و بازخوانی فرمهای چاپی مرا یاری کردند.

و سرانجام سپاسگزاری از مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، و یاد نیک دکتر عباس سعیدی و طلب بخشش و بخشایش به آن شادروان، و نیز قدرشناسی از همه کارمندان صدیق این مؤسسه، بویژه عزیزانی را که پراکنده نویسیهای مرا به صورتی سامان یافته و آذین پذیرفته به جامعه کتابخوان عرضه داشتند بر خود فرض می‌دانم.

رضا انزابی نژاد

زمستان ۱۳۷۱

مشهد

علائم و نشانه‌ها

ج = جمع

جج = جمع الجمع

م = مؤنث

مث = مثنی

مص = مصدر

فا = اسم فاعل

مف = اسم مفعول

ر = رجوع شود

م (درپاورقی‌ها) = مترجم

[] = افزوده مترجم

۱- ملاحظه: در ترتیب کلمات تشدید رعایت نشده، بدین ترتیب مثلاً کلمه «تَکَّة» در «ت. ک. ت.» آمده و نه در (ت. ک. ک.).